



عرفان عبارت از علمی است که با عین هماهنگ است نه با ذهن

عرفان عبارت است از علمی که با عین هماهنگ است نه با ذهن. اگر معلوم، وجود شیء باشد، می‌شود عرفان و اگر ماهیت یا مفهوم آن باشد، می‌شود حکمت و فلسفه و علوم عقلی و نقلی دیگر.

عرفان عبارت است از علمی که با عین هماهنگ است نه با ذهن. اگر معلوم، وجود شیء باشد، می‌شود عرفان و اگر ماهیت یا مفهوم آن باشد، می‌شود حکمت و فلسفه و علوم عقلی و نقلی دیگر.

به گزارش خبرگزاری مهر، نخستین همایش اهل بیت و عرفان شیعی با پخش پیام تصویری حضرت آیت الله جوادی آملی، در تالار علامه جعفری دانشکده الهیات دانشگاه شیراز برگزار شد.

همایش بین المللی «اهل بیت(ع) و عرفان شیعی» از سری برنامه های جشنواره بین المللی امام رضا(ع) با رویکرد عقلانیت در فرهنگ رضوی صبح امروز، ۲۲ آذرماه در محل تالار علامه جعفری دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز با پخش پیام تصویری حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی، برگزار شد.

آیت الله العظمی جوادی آملی در پیام خود به این همایش اظهار داشت: عرفان غیر از اخلاق است، عرفان غیر از فلسفه و کلام است؛ عرفان عبارت است از علمی که با عین هماهنگ است نه با ذهن. اگر معلوم، وجود شیء باشد، می‌شود عرفان و اگر ماهیت یا مفهوم آن باشد، می‌شود حکمت و فلسفه و علوم عقلی و نقلی دیگر. عرفان شیعی متخذ از قرآن و سیره و سنت اهل بیت(علیهم الصلوة و علیهم السلام) است.

متن کامل پیام معظم له به شرح زیر است:

أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِهِمْ تَتَوَلَّى وَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ تَتَبَرَّأُ إِلَى اللّهِ».

مقدم شما اساتید، نخبگان و فرهیختگان حوزوی و دانشگاهی را گرامی می‌داریم و از برگزارکنندگان این همایش وزین علمی - عرفانی حق شناسی می‌کنیم و از همه بزرگوارانی که با ایراد مقال یا ارائه مقالت بر وزن علمی این همایش عرفانی افزودند، سپاسگزاریم. از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنیم به همگان توفیق فراهم کردن علم صائب و عمل صالح را مرحمت کند!

محور بحث‌های اصلی این همایش، عرفان شیعی است که مکتب اهل بیت(علیهم الصلوة و علیهم السلام) چه ره‌آوردی درباره علم شریف عرفان دارند؟ عرفان غیر از اخلاق است، عرفان غیر از فلسفه و کلام است؛ عرفان عبارت است از علمی که با عین هماهنگ است نه با ذهن. اگر معلوم، وجود شیء باشد، می‌شود عرفان و اگر ماهیت یا مفهوم آن باشد، می‌شود حکمت و فلسفه و علوم عقلی و نقلی دیگر. عرفان شیعی متخذ از قرآن و سیره و سنت اهل بیت(علیهم الصلوة و علیهم السلام) است.

نمونه‌ای از عرفان شیعی را در بیانات نورانی امیر بیان علی بن ابی‌طالب(علیه أفضل صلوات المصلین) می‌توان یافت. این نمونه را به عرض شما می‌رسانیم، بعد اگر ممکن شد، شواهدی هم به عنوان تأیید ذکر می‌شود. آنچه در جهان یافت شد و یافت می‌شود، به سه اصل ختم می‌شود: یکی آغاز، یکی انجام، یکی صراط مستقیمی که بین آغاز و انجام است. از آغاز به عنوان مبدأ توحیدی خدا و آسمای حُسنای او و صفات غلیای او یاد می‌شود، از انجام به عنوان معاد و دوزخ و بهشت او و شرایط و اوصاف و درجات و درکات بهشت و جهنم مطرح است. آنچه بین آن مبدأ و این منتهاست، صراط مستقیم است که به وسیله وحی و نبوت و رسالت و امامت و ولایت انبیا و اولیا و ائمه(علیهم السلام) ترسیم می‌شود، سایر امور هم به این اصول سه‌گانه برمی‌گردند. آنچه در جهان هست و خواهد بود، مبدأ است و معاد است و بین مبدأ و معاد و کسی که از مبدأ خبر می‌آورد و جامعه بشری را تا معاد رهبری می‌کند، انبیا و اولیا و ائمه(علیهم الصلوة و علیهم السلام) هستند؛ این یک مطلب و اینها حقایق خارجی هستند، این دو مطلب؛ بشر به برهان مکلف است نه عرفان، زیرا عرفان، آن مقام والایی است که نیل به آن مقدور احدی نیست، این هم مطلب.

عرفان در مکتب شیعه، نافله است نه فریضه؛ آنچه فریضه است برهان و دلیل است، زیرا تنها چیزی که مقدور توده مردم است، دلیل است و اگر گفته شد: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛[۱] اینها شُعَب گوناگون فرهیختگی فرهنگی است؛ البته قسمت مهم، همان حکمت و برهان است، بعد خطاب‌ها و موعظه‌ها و مجادله‌ها که البته ریشه در حقیقت دارند، فرع بر آن هستند.

عرفان برای بشر و برای پیروان اهل بیت، نافله است و منظور از نافله، مستحب مصطلح نیست؛ نافله در اسلام به دو اصطلاح است: یکی به چیزی که مستحب است؛ یعنی ترک آن بدون بدل جایز است؛ مثل نافله‌های شب و روز یا نوافل دیگر که این نمازهای مستحبی، ترک آنها بدون بدل جایز است، گاهی به بعضی از امور گفته می‌شود مستحب و منظور از آن مستحب یا نافله بودن، این نیست که ترک آنها بدون بدل جایز است، معنایش این است که اینها عالی‌ترین درجه واجب و برجسته‌ترین مرتبه فضیلت هستند؛ مثلاً گفته می‌شود، نماز جماعت مستحب است، نماز جماعت که مستحب است و از جهتی «ثقل» است، معنایش این نیست که ترک نماز جماعت بدون بدل جایز است! نماز جماعت را اگر کسی ترک کرد، باید نماز فرادا را انجام دهد. معنای مستحب بودن نماز جماعت؛ یعنی «افضل افراد الواجب» است. واجب‌ترین و کامل‌ترین واجب، همان نماز جماعت است و اگر گفتند نماز اول وقت مستحب است، نه یعنی نظیر نوافل دیگر ترک آنها بدون بدل جایز است، بلکه ترک آنها با بدل جایز است و معنای مستحب بودن نماز اول وقت، این است که کامل‌ترین و برجسته‌ترین و فاضل‌ترین افراد واجب، نماز اول وقت است. البته یک نکته فقهی و اصولی هم برخی‌ها گفتند که اصل نماز واجب است، ولی واقع کردن آن به صورت جماعت یا واقع کردن آن به صورت اول وقت مستحب است.

به هر تقدیر، عرفان اگر گفته می‌شود مستحب است؛ یعنی فرد کامل واجب است، نه اینکه ترک آن بلا بدل جایز باشد. اگر کسی اهل برهان نباشد، ولی از راه عرفان بخواهد خدا را بشناسد، وحی و نبوت را بشناسد، معاد را بشناسد، این به نافله بسنده کرده باشد و از فریضه مانده باشد، این‌طور نیست؛ ولی توده مردم به همان برهان مکلف هستند و به آن افضل افراد که مسئله عرفان است، کمتر توجه می‌شود. این هم یک مطلب.

علم یا به مفهوم و ماهیت تعلق می‌گیرد که می‌شود علم حصولی و یا به وجود تعلق می‌گیرد که می‌شود علم حضوری. در عرفان اگر معلوم ما وجود بود، می‌شود عرفان و در برهان اگر معلوم ما مفهوم یا ماهیت بود، می‌شود برهان. فرق اساسی برهان و عرفان، این فرق مسبوق به فرق اساسی دیگر است که شیء یا وجود است یا ماهیت؛ اگر معلوم، وجود بود، علم آن می‌شود عرفان و اگر معلوم، مفهوم یا ماهیت بود، علم آن می‌شود برهان. این‌طور نیست که ما تقسیمی داشته باشیم و علم را بتوانیم ذاتاً تقسیم کنیم، با قطع نظر از معلوم. پس علم یا برهان است یا عرفان و این در درجه دوم قرار می‌گیرد، برای اینکه معلوم یا وجود است یا مفهوم؛ مفهوم به معنای اعم که ماهیت را زیر مجموعه دارد. این هم یک مطلب.

پس عناصر اصلی جهان، مبدأ است و معاد است و بین مبدأ و معاد به نام وحی و نبوت و رسالت و امامت و ولایت. هر سه اینها را رهبران شیعه با علم عرفانی یافتند، بعد برهانی کردند. سخنان نورانی امیر بنان و بیان، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در این سه عنصر محوری این است؛ هم درباره مبدأ، گذشته از براهین فراوانی که اقامه کرده است، خود از راه عرفان وارد شده است و عده‌ای را هم تشویق کرد و فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»، [۲] «مَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»، [۳] با تعبیرات گوناگونی که در پاسخ ذعلب فرموده است. پس مبدأ را علی بن ابی‌طالب با عرفان شناخت، بعد برهانی کرد. شیعه در مبدأشناسی راه اصلی را عرفان می‌داند و برهان را به دنبال عرفان. وقتی اصل معروف روشن شد، مبرهن کردنش دشوار نیست.

درباره معاد هم وجود مبارک علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) فرمود: «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ارْذَدَّتْ يَقِينًا»؛ [۴] ذات اقدس الهی در سوره «ق» فرمود؛ پرده‌ای هست؛ اما این پرده را خود انسان تار و پودش را تهیه کرد و تنید، یک و این پرده را نتوانست روی حقیقت بگذارد، دو؛ این پرده را جلوی چشم خود آویخت، سه؛ لذا حقیقت را نمی‌بیند، این چهار و در قیامت ما این پرده را که خود دوخت و خود آویخت و روی چشم خود آویخت، این پرده را ما کنار می‌زنیم: لَقَدْ كُنْتَ فِي عَقْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ؛ [۵] یعنی ما پرده نداشتیم:

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال *** نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست [۶]

ما بی‌پرده خلق کردیم، پرده نینداختیم و ندوختیم و نیاویختیم. این غطاءک؛ خودت پرده را دوختی و این پرده روی چشم توست نه روی واقع، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ، پس پرده را خود انسان می‌بافد و می‌دوزد و می‌آویزد و جلوی چشمان خود می‌آویزند. هم غطاءک این مطلب را می‌رساند، هم عَنكَ این مطلب را می‌رساند. پرده از چشم خیلی‌ها کنار می‌رود، به عده‌ای نشان می‌دهند، وقتی دوزخ را می‌بینند، آن تلخ‌کامی‌های دوزخ را مشاهده می‌کنند، فرشتگان الهی به آنها می‌گویند؛ آیا این هم سحر است که در دنیا می‌گفتید یا نمی‌بینید؟ واقعاً می‌بینید و واقعاً هم حقیقت است، دوزخ است، نار است، سخن از سحر

بودن نیست. وجود مبارک امیرمؤمنان (سلام الله علیه) فرمود، اگر پرده‌ها کنار برود، برای من بی‌تفاوت است، زیرا نه من پرده‌دوز هستم، نه پرده‌آویز! جمال و جلال الهی هم که پرده ندارد؛ نه من پرده بافتم، نه پرده انداختم و نه پرده آویختم، «لَوْ كَشَفَ الْغِطَاءُ مَا ارْدَدْتُ يَقِينًا»، این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی پرده نیست، نه اینکه پرده هست و پرده من کنار برود، برای من تفاوت ندارد! چون فرض ندارد که اگر کسی محجوب بود، در پشت پرده بود، پرده کنار برود، برای او فرق نکند. پس این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی پرده‌ای در کار نیست و آن واقع، معلوم من است؛ یعنی مشهود من است؛ یعنی معروف من است؛ یعنی من با عرفان معاد را شناختم.

فاصله بین مبدأ و معاد که وحی و نبوت و رسالت و ولایت و امامت اهل بیت (علیهم الصلوة و علیهم السلام) است، در خطبه «قاصعه» وجود مبارک حضرت امیر تمهید شده و تبیین شده است. در خطبه «قاصعه» آن‌جا که حضرت بیانات مبسوطی دارد، به مسلمان‌ها و امت اسلامی می‌گوید مواظب وحدت خود باشید! مبدا بیگانه نفوذ کند! این اکاسره و قیاسره، این بیان نورانی حضرت در خطبه «قاصعه» است، فرمود؛ اکاسره از شرق حجاز و قیاسره در قسمت غرب؛ یعنی رومی‌ها، در قسمت غرب حجاز، اینها بارها آمدند بر شما سلطه پیدا کردند، اگر وحدت دینی را از دست بدهید، باز ممکن است دشمنان شرق و غرب حمله کنند. در همان خطبه نورانی «قاصعه» به وجود مبارک پیغمبر (علیه أفضل صلوات المصلین) عرض کرد: یا رسول الله! این رن و این ناله‌ای که من می‌شنوم چیست؟ حضرت فرمود این ناله شیطان است که تو شنیده‌ای، زیرا شیطان بعد از وحی و نبوتی که نصیب من شد، دیگر ناامید است که در این سرزمین مسئله بت‌پرستی مطرح شود، او بشود معبود و مانند آن. بعد وجود مبارک پیغمبر به امیرمؤمنان (علیهما آتاف التحیة و الثناء) فرمود: یا علی! «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى»، این مضمون در همان خطبه «قاصعه» است، فرمود؛ یا علی! آنچه را من می‌شنوم، تو می‌شنوی، آنچه را من می‌بینم، تو می‌بینی، «إِنَّا أَتُكَ لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ» [۷] فرمود؛ تو پیامبر نیستی و جانشین من هستی، وزیر من هستی، امام من هستی، ولی مسلمین هستی؛ ولی تو مشهوداتی داری؛ همانند مشهودات من؛ یعنی اگر وحی است، نبوت است، رسالت است، حضرت می‌بیند و مشاهده می‌کند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این مقام رسیده است، به این منزلت بار یافته است و مانند آن.

پس آنچه را که معلوم علی بن ابی‌طالب است، همان معروف اوست و مشهود اوست. این راه‌های اصیل سه‌گانه عرفان‌شناسی در مکتب وجود مبارک اهل بیت (علیهم السلام) است؛ لذا وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه بلندی که در وصف متقیان صادر کرد، نازل کرد و فرو ریخت که «يَتَحَدَّرُ عَنِّي السَّيْلُ» [۸] فرمود: مؤمنان وارسته و متقیان کسانی هستند که گویا بهشت را می‌بینند، گویا جهنم را می‌بینند، اول مقام گویا و «كَأَنَّ» است، بعد مقام «أَنَّ». کسانی که می‌خواهند از مفهوم به مصداق بیایند، از ماهیت به فرد بیایند، از ذهن به علم بیایند، اول در حد «كَأَنَّ» است، بعد در حد «أَنَّ» که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق این نقل که از آن حضرت سؤال کردند، احسان چیست؟ احسان یک وقت است، به معنی کار خوب انجام دادن، این از بحث بیرون است، به دیگری خیر رساندن، این از بحث بیرون است. احسان نه معنای اول است نه معنای دوم، برای اینکه معنای سوم را دارد، مقامی از مقامات سالکان الهی است، احسان «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» [۹] احسان آن است که انسان طرزی خدا را عبادت کند، این سالک طرزی خدا را عبادت کند که گویا خدا را مشاهده می‌کند و مطمئن باشد و بداند که اگر او خدا را نمی‌بیند، خدا او را می‌بیند! این مقام احسان است که مقام «كَأَنَّ» است، بالاتر از این مقام «أَنَّ» است که خود وجود مبارک حضرت امیر به آن بار یافت که فرمود: «مَا كُنْتُ أُعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ». حضرت در آن خطبه‌ای که در اوصاف متقیان ذکر کرد، فرمود اینها «كَأَنَّ» بهشت را می‌بینند، این «كَأَنَّ» سخن از برهان نیست، سخن از عرفان شیعی است که گویا متقیان به جایی رسیده‌اند که بهشت را می‌بینند، بهشت هم‌اکنون موجود است، دوزخ هم‌اکنون موجود است، از بیانات نورانی امام رضا (سلام الله علیه) این است که «لَيْسَ مِثَا» [۱۰] از ما نیست که کسی باور نکند که بهشت و جهنم هم‌اکنون موجود است.

بنابراین این علم به وسیله آن معلوم شناخته می‌شود و تعریف می‌شود. حضرت فرمود؛ متقیان کسانی‌اند که عارفانه به سر می‌برند نه حکیمانه و متکلمانه و اگر جناب مولوی گفته است:

خود هنر دان دیدن آتش عیان *** نی گپ دلّ علی النار الدخان [۱۱]

این از مکتب شیعه گرفته است؛ یعنی آن‌که برهان اقامه می‌کند حکیمانه و متکلمانه که چون خدا عادل هست، ظلم‌هایی در جهان برقرار می‌شود، پس محکمه‌ای هست و دوزخ و بهشتی هست، این دارد گپ می‌زند. این مثل کسی است که آتش را نمی‌بیند و دود را می‌بیند و از دود پی به آتش می‌برد، این برهانی سخن می‌گوید نه عرفانی. آن دارد گپ می‌زند، هنر در این است که انسان آتش را ببیند.

خود هنر دان دیدن آتش عیان *** نی گپ دلّ علی النار الدخان

آن‌که می‌گوید دود دلیل وجود آتش است، او برهانی حرف می‌زند، گپ می‌زند، نه عرفانی و کلام داشته باشد. این خطبه نورانی

حضرت امیر(سلام الله علیه) برگرفته از آن بخش از آیات قرآنی است که فرمود: **لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ؛** [۱۲] اگر علم صائب داشتید، یک؛ عمل صالح این علم صائب را تأیید کرد، دو؛ می‌شود: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ؛** [۱۳] وقتی کلمات طویه، عقاید پاک بالا می‌رود که روح بالا برود، چون اینها اوصاف روح‌اند، علم وقتی بالا می‌رود، نشانه آن است که عالم بالا می‌رود، وقتی عالم بالا رفت، اشراف دارد بر دوزخ و بهشت و آنها را مشاهده می‌کند. فرمود: **لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ؛** هم‌اکنون بهشت را و جهنم را می‌بینید، نه بعد از مرگ، زیرا بعد از مرگ کافری که منکر بود هم می‌بیند، به او می‌گویند: **رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا؛** [۱۴] دیدیم و مشاهده کردیم و ما را از خطر برهان!

بنابراین چون حقایق در جهان یا موجود هستند یا مفهوم و ماهیت، علم تقسیم می‌شود به حصولی و حضوری، به برهانی و شهودی و ذات اقدس الهی انبیا را از شهود و از عرفان ناب برخوردار کرد و شاگردان را به این عرفان دعوت کرده است. در جریان ابراهیم خلیل که به تعبیر جناب سعدی «خلیل من همه بت‌های آزری بشکست»، [۱۵] این خلیل حقیقت را دید، خدای سبحان فرمود: ما به تدریج ملکوت جهان را به او ارائه می‌کنیم: **وَ كَذَلِكَ ثَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛** [۱۶] این «نری» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، فرمود ما به تدریج ملکوت آسمان و زمین را به او نشان دادیم: **وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ؛** [۱۷] ولی درباره پیروان این راه، برابر مکتب قرآن و عترت(علیهم السلام) فرمود: **أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛** [۱۸] فرمود شما اهل نظر باشید تا بشوید اهل بصر. اهل نگاه باشید تا بشوید اهل دیدن. اهل برهان باشید تا بشوید اهل عرفان. قدم بردارید؛ بلکه برسید، فرمود: **أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛** ما را به نظر دعوت کردند، ملکوت هم وجود خارجی است نه مفهوم ذهنی. شناخت ملکوت، مفهوم ملکوت و مانند آن، آن اثر ویژه را ندارد، مشاهده ملکوت آن اثر ویژه را دارد.

بنابراین اگر درباره سیره و سنت ائمه(علیهم السلام) رسیده است که اینها عالم به غیب هستند، خودشان مشاهده کردند و بسیاری از اشیا را دیده‌اند و سخنانی درباره کرامت‌ها و معجزات آنها نقل شده است، همه بر اثر مشاهدات عین خارجی است که قدرت را هم به همراه دارد که شیعه که از راه عرفان می‌تواند مبدأشناس باشد، معادشناس باشد، وحی و نبوت و رسالت و امامت و ولایت‌شناس باشد و زیر مجموعه این عناصر سه‌گانه بسیاری از مطالب نهفته است که با عرفان عارفانه شیعه‌مذهب روشن خواهد شد.

امیدواریم ذات اقدس الهی توفیق فراگیری این علوم ناب را به همه شما بزرگواران مرحمت کند و ما را نیز محروم نکند!

پروردگارا نظام ما، رهبر ما، مراجع ما، دولت و ملت و مملکت ما را در سایه قرآن و عترت حفظ بفرما!

روح مطهر امام راحل و شهدا را با اولیایش محشور بفرما!

خطر بیگانگان را به استکبار و صهیونیسم برگردان!

حوزویان و دانشگاهیان را مورد لطف ویژه ولی خود قرار بده!

و این نظام اسلامی را تا ظهور صاحب اصلی خود از هر گزند محفاظت بفرما!

«عَقَرَ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

پاورقی.....

[۱]. سوره، نحل، آیه ۱۲۵.

[۲]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

[۳]. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة(خویی)، ج ۱، ص ۳۲۰.

[۴]. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام(لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۳۸.

[۵]. سوره ق، آیه ۲۲.

- [۶]. غزلیات ملا هادی سبزواری، غزل ۳۶.
- [۷]. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۲.
- [۸]. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۳.
- [۹]. تحف العقول، ص ۹.
- [۱۰]. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (علیه السلام)، ص ۳۳۷.
- [۱۱]. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۳.
- [۱۲]. سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.
- [۱۳]. سوره فاطر، آیه ۱۰.
- [۱۴]. سوره سجده، آیه ۱۲.
- [۱۵]. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد *** خلیل من همه بت‌های آزری بشکست».
- [۱۶]. سوره انعام، آیه ۷۵.
- [۱۷]. سوره انعام، آیه ۸۳.
- [۱۸]. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.